

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده بحث گذشته

بحث در ادله‌ی لزوم معامله بود. گفتیم در معاملاتی که شك می‌کنیم که آیا لازم است یا لازم نیست، فقها اصلي را بنام أصالة الزوم جاری می‌کنند. و در مثل بحث معاطات که الان محل بحث ماست، اگر معاطاتی واقع شد و ما شك کردیم که آیا لازم است یا لازم نیست و دلیلی از آیات یا روایات در خصوص لزوم معاطات پیدا نکردیم، برای جریان أصالة اللزوم در اینجا، ادله متعددی اقامه کرده‌اند. ما تا کنون دو دلیل را مورد بررسی قرار دادیم؛ یکی «استصحاب» و دیگری «حدیث سلطنت».

دلیل سوم بر «أصالة اللزوم»

سومین دلیل که مورد استدلال واقع شده؛ «حدیث حلّ» است، «لا یحلّ دم امرء مسلم و لا ماله الا بطیبة نفسه». این روایت به صور مختلفی در کتب روایی آمده است که بیان می‌کنیم. مرحوم شیخ (قده) در کتاب مکاسب بعد از اینکه استدلال به «حدیث سلطنت» را تمام دانسته‌اند فرموده‌اند «منه ینظر جواز التمسك بقوله (ع) لا یحل مال امرء مسلم الا عن طیب نفسه». روایت دیگری هم هست که مقداری شبیه این روایت است «لا یجوز لاحد أن یتصرف فی مال غیره إلا بإذنه»، که در این روایت دوم کلمه تصرف آمده است، اما در این روایت، متعلق عدم الحلّ ذکر نشده است، بلکه عدم الحل به خود مال تعلق پیدا کرده است؛ «لا یحلّ مال امرء مسلم». باید بحث کنیم که آیا این دو تعبیر، يك مضمون دارد، کما اینکه از بعضی از کلمات امام (رض) استفاده می‌شود، چون امام (ره) مثل مرحوم شیخ انصاری (ره) دلالت حدیث سلطنت بر لزوم را پذیرفته‌اند، اما ما نپذیرفتیم. بعد فرموده‌اند همانطور که «لا یحلّ مال امرء مسلم» عنوان دلیل را دارد، این روایت توقیع که در توقیع مبارک از ناحیه مقدس امام زمان (عج) وارد شده است «لا یجوز لاحد أن یتصرف فی مال غیر إلا بإذنه»، فرموده‌اند این هم از ادله باب است. یعنی همانطور که «لا یحلّ» یکی از ادله لزوم است، «لا یجوز لاحد أن یتصرف» هم یکی از ادله لزوم است. اینها را بررسی خواهیم کرد.

بررسی «حدیث حلّ»

این روایت این مقدار که من از جهت متن روایی بررسی کردم، در بعضی از کتب روایی مثل مستدرک از دعائم الاسلام نقل می‌کند از امام صادق (ع) «قال لا یحلّ لرجل من مال ولده شيء الا بطیبة نفسه». أصلاً ما در ابواب روایی يك بابی داریم تحت عنوان «باب حکم الاخذ من مال الولد» که این روایت آمده است «لا یحلّ للرجل من مال ولده شيء الا بطیبة نفسه»؛ انسان از مال اولادش نمی‌تواند بردارد مگر با رضایت او، «الا ان یضطر الیه»؛ مگر انسان اضطرار پیدا کند، «فیاکل بالمعروف قوته و لا

يَتَلَذَّذُ فِيهِ»؛ باندازه قوت خودش از مال ولدش مي‌تواند بردارد، اما ديگر بعنوان اينكه براي لذت استفاده كند جايز نيست. اكثر روايات اينطور دارد **«لَا يَحِلُّ لِلرَّجُلِ مِنْ مَالِ وَلَدِهِ»**، فقط يك روايت پيدا كرديم كه دارد **«لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِءٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِطَيْبِ نَفْسِهِ»** كه راجع به مال ولد نيست. البته در كتاب من لا يحضره الفقيه و در كتاب وسائل، در ابواب مكان المصلي، باب سوم، ظاهراً اين تعبير كه **«لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِءٍ مُسْلِمٍ وَلَا مَالُهُ إِلَّا بِطَيْبَةِ نَفْسِهِ»**، اگر اينگونه باشد، **«إِلَّا بِطَيْبَةِ نَفْسِهِ»** فقط به همان **«لَا مَالَهُ»** بر مي‌گردد. روايت ديگر كه بعنوان توقيع مبارك معروف هست؛ **«لَا يَجُوزُ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي مَالٍ غَيْرِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ»** در كتاب الخمس وسائل الشيعه، در باب وجوب ايصال حصه الامام (كه حصه امام بايد به خود امام(ع) يا كسي كه نايب امام هست داده شود)، سؤالهاي را محمد بن عثمان عمري از امام(ع) پرسيده‌اند و امام(ع) جوابهاي اين سؤالات را مرقوم فرموده‌اند و تعابير عجيبی در اين سؤال و جوابها هست كه مخصوصاً نسبت به مسأله خمس مي‌فرمايد كساني كه حق ما را كه عبارت از اين خمس هست به ما نمي‌رسانند، اينها مشمول تعبير **«لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»** مي‌شوند و جزء ظالمين هستند و امام(ع) مي‌فرمايند لعنت خدا و لعنت ملائكه و لعنت پيامبر بر كساني كه حق ما را به ما ادا نمي‌كنند.

تعابير خيلي عجيب و شديدي در اين روايت در مورد خمس وجود دارد. آنگاه در ادامه روايت دارد **«فَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي مَالٍ غَيْرِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ»**؛ كسي نمي‌تواند در مال غير بدون اذن غير تصرف كند، **«فَكَيْفَ يَحِلُّ ذَلِكَ فِي مَالِنَا»**؛ اگر در مال غير بدون اذن او نمي‌توانيد تصرف كنيد، در مال ما، يعني آن كه متعلق خمس است و آن كه عنوان خمس را دارد چگونه تصرف مي‌كنيد و چگونه حلال است؟! **«مَنْ فَعَلَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ لِغَيْرِ أَمْرِنَا فَقَدْ اسْتَحَلَّ مَنَّا مَا حَرَّمَ عَلَيْهِ»**؛ اگر كسي بدون اجازه ما در خمس تصرف كند، اين حلال دانسته آنچه را كه بر او حرام شده است. **«وَمَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِنَا شَيْئًا فَإِنَّمَا يَأْكُلُ فِي بَطْنِهِ نَارًا وَ سَيْصِلِي سَعِيرًا»**؛ كسي كه از مال ما چيزي را بخورد **«إِنَّمَا يَأْكُلُ فِي بَطْنِهِ نَارًا»**. كه حتي از اين روايت در بحث اينكه اگر كسي لباس احرامش متعلق خمس است، آيا طوافش درست است يا نه؟ كسي كه مالش متعلق خمس است آيا مي‌تواند قبل از اخراج خمس از مال استفاده كند يا نمي‌تواند، از اين روايت استفاده مي‌شود. پس مجموعاً دو تعبير قريب به يكديگر را در روايات داريم؛ **«لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِءٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِطَيْبِ نَفْسِهِ»** و **«لَا يَجُوزُ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي مَالٍ غَيْرِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ»**. حال ابتدا كلام مرحوم شيخ(ره) را در مكاسب بيان كنيم.

فرمايش مرحوم شيخ(ره) در استدلال به «حديث حلّ»

مرحوم شيخ(ره) مي‌فرمايد همان استدلالی كه ما در حديث **«النَّاسُ مُسْلَمُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ»** بيان كرديم، در اینجا نیز هست. بيان استدلال اين است كه در اين روايت، تنها راه تصرف در مال غير را، اذن غير قرار داده است؛ **«لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِءٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِطَيْبِ نَفْسِهِ»**. مثلاً يك معاطاتي واقع شده، مبيع، ملك مشتري شده، الان اگر بايع بخواهد بدون رضاييت مشتري فسخ كند و خودش تملك كند، اين حديث جلوي او را مي‌گيرد و مي‌گويد **«لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِءٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِطَيْبِ نَفْسِهِ»**. اين حديث به دلالت مطابقی؛ دلالت بر حكم تكليفي دارد، يعني حلال نيست، جايز نيست. به دلالت التزامی؛ دلالت بر حكم وضعي دارد، يعني حالا كه حلال نيست، پس اين **«فسخت»** كه توي بايع گفتي، غير نافذ است و فسخ واقع نمي‌شود. چون معنای فسخ اين است كه اين مال بدون اذن او در ملك شماي بايع بيايد، و حال آنكه وقتي او اذن نداده، هم حلال نيست و هم فسخ، نافذ نيست. سپس شيخ(ره) در ادامه مي‌فرمايد كه اینجا با شبهه تمسك به عام در شبهه مصداقيه چه كنيم؟ اگر كسي اشكال كند تمسك به اين حديث، تمسك به عام در شبهه مصداقيه است، زيرا بعد از اينكه بايع گفت **«فسخت»**، ديگر معلوم نيست كه اين مال، مال مشتري باشد. شما كه مي‌گويد نياز به اذن مشتري دارد، اين فرع بر اين است كه اين مال مشتري باشد، الان كه بايع گفت **«فسخت»**، اگر واقعا فسخ موثر باشد، اين مال به ملك بايع برگشته است. در جواب از تمسك به عام در شبهه مصداقيه، عبارات مكاسب دو نوع است، از بعضي از نسخ مكاسب استفاده مي‌شود كه مرحوم شيخ(ره) يك جواب مي‌دهد از بعضي از نسخ ديگر استفاده مي‌شود كه مي‌خواهد دو جواب بدهد. در بعضي از نسخ نوشته **«وَتَوْهَمُ تَعْلُقُ الْحُلِّ بِمَالِ الْغَيْرِ وَ كَوْنِهِ مَالِ الْغَيْرِ بَعْدَ الرَّجُوعِ أَوَّلَ الْكَلَامِ، مَدْفُوعٌ بِمَا تَقَدَّمَ مِنْ أَنَّ تَعْلُقَ الْحُلِّ بِالْمَالِ يَفِيدُ الْعُمُومَ بِحَيْثُ يَشْمَلُ التَّمْلُكُ أَيْضًا فَلَا يَحِلُّ التَّصَرُّفُ فِيهِ وَ لَا تَمْلُكُهُ إِلَّا بِطَيْبِ نَفْسٍ**

در بعضی دیگر از نسخ مکاسب دارد «مدفوع بما تقدم مع ان تعلق الحل». یعنی در بعضی «من أن» دارد که این «من» بیان برای «ما تقدم» است. در بعضی دیگر «مع أن» دارد. اگر «من» باشد، شیخ (ره) يك جواب از این توهّم می‌دهد و می‌فرماید اگر کسی توهّم کرد اینجا تمسك به عام در شبهه مصداقيه است، جوابش این است که حلّ به مال تعلق پیدا کرده، گفته «لا يحل مال» و این تعلق حلّ به مال، افاده عموم دارد. نگفته «لا يحل اكل مال»، نگفته «لا يحل شرب مال»، نگفته «لا يحل أخذ مال»، حذف متعلق، افاده عموم می‌کند. وقتی افاده عموم کرد یکی از مصادیقش، تملك است. «لا يحل مال» همانطور که می‌توانیم بگوییم «لا يحل اكل مال» □ «لا يحل شرب مال»، يك مصداقش هم «تملك مال» است. اگر کسی بخواهد مال دیگری را بدون اذن و رضایت او تملك کند، روایت می‌گوید «لا يحل». پس اگر کلمه «من» باشد، مرحوم شیخ (ره) از این توهّم يك جواب داده است. مرحوم سید یزدی (قده) در حاشیه مکاسب می‌فرمایند باید «من» باشد و می‌فرمایند اگر کلمه «مع» باشد «من غلط النسخ» است. اما خیلی از نسخه‌های مکاسب کلمه «مع» دارد. از کلمات برخی از محشّین هم استفاده می‌شود کلمه «مع» درست است، مثل محقق ایروانی (ره) در حاشیه مکاسب. اگر کلمه «مع» باشد باید بگوییم مرحوم شیخ (ره) از این توهّم، دو جواب می‌دهد؛ «مدفوع بما تقدم»، که ابتدا «ما تقدم» را بیان کنیم. «مع ان تعلق الحل بالمال يفيد العموم».

حال اگر کلمه «مع» باشد، «ما تقدم» را چطور معنا کنیم؟ «ما تقدم» یعنی شبهه همان بیانی که برای حدیث سلطنت ذکر کردیم، که گفتیم شیخ (ره) استدلال به حدیث سلطنت را طوری بیان کرده که دیگر شبهه تمسك به عام در شبهه مصداقيه پیش نیاید. قدر مشترك بین «حدیث سلطنت» و «حدیث حلّ» چیست؟ این است که متعلق هر دو آنها «مال» است. در حدیث سلطنت می‌گوییم «الناس مسلطون علي أموالهم»؛ در اینجا هم می‌گوییم «لا يحل مال امرء مسلم»، پس در هر دو، متعلق؛ «مال» است. در حدیث سلطنت، مشهور يك بیانی دارند که قبلاً ذکر کردیم. طبق بیان مشهور؛ اشكال تمسك به عام در شبهه مصداقيه مطرح می‌شود. می‌گوییم شما می‌گویید «الناس مسلطون علي أموالهم» بعد از اینکه بایع رجوع کرد، معلوم نیست که این مال، مال مشتری باشد. آنجا شیخ (ره) يك بیانی را برای حدیث سلطنت ذکر فرمود؛ «فإن مقتضي السلطنة أن لا يخرج عن ملكه بغير اختيار» مقتضای سلطنت این است که این مال از دست مشتری بدون اختیار مشتری خارج نشود، «فجواز تملكه عنه بالرجوع فيه من دون رضا مناف لسلطنة المطلقة»؛ اگر ما بگوییم بایع می‌تواند مال مشتری را بدون رضایت مشتری تملك کند، این با سلطنت مطلقه منافات دارد. اینجا هم اینطور باید بگوییم؛ در «لا يحل مال امرء مسلم»، روایت دلالت بر نفي «حلیت مطلقه» دارد - آنجا می‌گفتیم «سلطنت مطلقه»، اینجا می‌گوییم «حلیت مطلقه» - روایت می‌گوید هر کاری بخواهی بکنی، مال دیگری را بدون اذن او بخواهی تملك کنی، «لا يحل». بنابراین اصلاً دیگر شبهه تمسك به عام در شبهه مصداقيه مطرح نمی‌شود. این بیان «ما تقدم» می‌شود. بعد می‌گوییم «مع أن»؛ حالا اگر کسی این بیان را قبول نکرد که ما اینجا يك «حلیت مطلقه» داریم، می‌گوییم اینجا «لا يحل» به «مال» تعلق پیدا کرده است، و این افاده عموم می‌کند. یعنی «حذف المتعلق يدل علي العموم»، یکی از موارد عموم عبارت از تصرف و تملك است.

نظر استاد در مورد متن روایت

محقق ایروانی (ره) در حاشیه اصرار دارد بر اینکه این بیان، يك بیان دومی است، غیر از کلمه «ما تقدم» است. ما در همان زمان هم که مکاسب می‌گفتیم، همانجا نظر سید (ره) را اختیار کردیم، که شما نمی‌توانید «ما تقدم» را جدای از ما بعد بگیرید و کلمه «من» صحیح است. شما بگویید در «لا يحل» □ «حذف المتعلق يدل علي العموم» پس این هم شد همان حلیت مطلقه، با آن چه فرقی کرد؟ فرق اساسی ندارد و حتماً باید در اینجا کلمه «من» باشد. پس مرحوم شیخ (ره) در «لا يحل مال امرء مسلم» می‌گوید این دلالت بر نفي «حلیت مطلقه» دارد، دلالت بر عموم دارد، یکی از مصادیقش هم «تملك» است. «لا يحل مال امرء مسلم» می‌گوید در معاطات، مالی که الان مال مشتری شده است، اگر شما بخواهید آن را تملك کنید، بدون اذن او درست

نیست. شیخ(ره) در بیان استدلالش به این حدیث، ابتدا حکم تکلیفی را آورده است، بعد هم حکم وضعی را. شبیه همین را در «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» هم مطرح می‌کرد. ابتدا در اینجا يك حکم تکلیفی را آورده، تَمَلَّكَ مال غیر حلال نیست. می‌گوییم لازمه «حلال نیست» این است که می‌فرماید اگر فسخ کردی، فسخ نافذ نیست.

اشکالات محقق ایروانی(قده) بر مرحوم شیخ(ره)

محقق ایروانی(قده) سه اشکال بر مرحوم شیخ(ره) کرده است (حاشیه مکاسب، چاپ جدید، ج2، صفحه 59). اشکال اول: کلمه «لا یحلّ» ظهور در حرمت تکلیفی دارد. اصلاً دلالت بر حکم وضعی ندارد. وقتی می‌گویند «حلال نیست»، «حرام است»، «جایز نیست»، اینها ظهور در حکم تکلیفی دارد. و ما از آن حکم وضعی را استفاده نمی‌کنیم. نتیجه این اشکال این است که آن متعلقهایی که با حکم تکلیفی مناسبت دارد، آنها را اینجا می‌آوریم. «لا یحل مال امرء»؛ یعنی «اکل مال»، «جا بجا کردن مال»، «شرب مال دیگری»، اینها حرام است. اما آن متعلق که با حکم وضعی مناسبت دارد، «تملک» است؛ «لا یحل تملک مال الغير». این با حکم تکلیفی تناسبی ندارد. این اشکال اول که کلمه «لا یحلّ»، ظهور در حکم تکلیفی دارد و ظهور در حکم وضعی ندارد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.